



ISSN:2588-7033



The First Anglo-Afghan War (1839-42): Causes and Consequences

Ali aqa Sharifi ^a, Mohsen Rahmati ^{b*}, Dariush Nazari ^c, Modjtaba Garavand ^d

^a PhD student, Department of History, Faculty of literature, university of Lorestan

^b professor Department of History, Faculty of literature, university of Lorestan

^c Associate Professor Department of History, Faculty of literature, university of Lorestan

^d Associate Professor Department of History, Faculty of literature, university of Lorestan

KEYWORDS

England, Afghans, Greater Khorasan, First Anglo-Afghan War, The Great Game.

Received: 13 October 2025;

Accepted: 02 May 2026

Article type: Research Paper

DOI:10.22034/hsow.2026.2074605.1644

ABSTRACT

The first attempt of British colonialism to dominate the Afghan-populated areas of eastern Khorasan through the support and appointment of Shah Shuja' Saduzayi to the Emirate of Kabul was met with a reaction from the Afghan residents of the region, leading to the First Anglo-Afghan War in 1839–1842, which, due to the determined resistance of the Afghans, resulted in the defeat and retreat of the British. This battle left a profound impact on the Afghan-populated areas of eastern Khorasan. By a qualitative approach and based on documentary and historical analysis, this historical study, seeks to answer the question of what were the contexts, causes, and consequences of the First Anglo-Afghan War? The results of the study indicate that the strategic competition between Russia and England, known as the "Great Game", frequent changes in the local governments of the Afghans, the tribal structure and the center of migration of Afghan society, the interventionist policies of England, misunderstandings, and mutual distrust between the Afghan tribes and the British forces acted as key factors in the outbreak of the war. The formation of the Council of Resistance and the creation of a sense of self-awareness among the Afghans were the most important consequences of this battle. In addition, the decline in British military and political influence among Afghans, intensification of regional rivalries, a fundamental revision of British policies in the region, and political instability in Afghan society were other consequences of this battle.

* Corresponding author.

E-mail address rahmati.mo@lu.ac.ir





جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۳۹-۱۸۴۲)؛ علل و پیامدها

علی آقا شریفی^{الف}، محسن رحمتی^ب، داریوش نظری^ج، مجتبی گراوند^د

^{الف} دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، ali.aqa.sharifi86@gmail.com

^ب استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، Rahmati.mo.@lu.ac.ir

^ج دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، nazari.d@lu.ac.ir

^د دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، garavand.m@lu.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
<p>نخستین تلاش استعمار انگلستان برای تسلط بر مناطق افغان‌نشین شرق خراسان از طریق حمایت و انتصاب شاه شجاع سدوزایی به امارت کابل، با واکنش ساکنان افغانی منطقه مواجه و به جنگ اول افغان و انگلیس در ۱۸۳۹-۱۸۴۲ م منجر شد که با مقاومت مجدانه افغان‌ها به شکست و عقب‌نشینی انگلیسی‌ها انجامید. این نبرد تأثیرات عمیقی بر نواحی افغان‌نشین شرق خراسان بر جای گذاشت. این پژوهش تاریخی با رویکرد کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی و تاریخی، در پی ارائه پاسخ بدین پرسش است که زمینه‌ها، علل و پیامدهای جنگ اول افغان و انگلیس کدامند؟ نتایج پژوهش حاکی از آن است که رقابت راهبردی میان روس و انگلیس موسوم به «بازی بزرگ»، تغییرات مکرر در حکومت‌های محلی افغان‌ها، بافت قبیله‌ای و مرکز‌گریز جامعه افغان، سیاست‌های مداخله‌جویانه انگلیس، سوءتفاهم‌ها و بی‌اعتمادی متقابل میان قبایل افغان و نیروهای انگلیسی به عنوان عوامل کلیدی در وقوع جنگ عمل کردند. تشکیل شورای مقاومت و ایجاد حس خودآگاهی میان افغان‌ها مهمترین پیامد این نبرد بود. علاوه بر این، کاهش نفوذ نظامی و سیاسی انگلیس در میان افغان‌ها، تشدید رقابت‌های منطقه‌ای، بازنگری اساسی در سیاست‌های انگلیس در منطقه و بی‌ثباتی سیاسی در جامعه افغان، از دیگر پیامدهای این نبرد بودند.</p>	<p>انگلستان، افغان‌ها، خراسان بزرگ، جنگ اول افغان و انگلیس، بازی بزرگ</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۱</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۲</p> <p>مقاله علمی پژوهشی</p>

مقدمه

جنگ اول افغان و انگلیس ۱۸۳۹-۱۸۴۲ م. یکی از مهم‌ترین برخوردهای میان قدرت‌های استعماری و جوامع بومی در قرن ۱۹ بود که در زمینه رقابت‌های راهبردی میان انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی، شکل گرفت؛ رقابتی که بعدها در ادبیات سیاسی بنام «بازی بزرگ» شناخته شد. نواحی افغان‌نشین شرق خراسان، به واسطه قرار گرفتن در حد فاصل بین ایران، آسیای مرکزی و هند، به کانون توجه قدرت‌های بزرگ آن زمان مبدل شده بود. انگلیس که هند را به عنوان گوهر تاج امپراتوری خود تلقی می‌کرد، نفوذ روسیه را تهدیدی جدی برای منافع راهبردی خود در منطقه می‌دانست؛ و بنابراین تلاش می‌کرد تا از طریق مداخله نظامی، ساختار سیاسی نواحی افغان‌نشین را در راستای منافع خود تغییر دهد. در این میان، وضعیت داخلی مناطق افغان‌نشین نیز متأثر از بحران‌های متعدد قدرت، درگیری‌های قبیله‌ای و رقابت میان مدعیان سلطنت، بستر لازم برای مداخله خارجی را فراهم ساخت. سرانجام انگلیس در

سال ۱۸۳۹ م. با هدف سرنگونی دوست محمدخان و انتصاب شاه شجاع به عنوان حاکم، نیروهای خود را وارد مناطق افغان نشین کرد؛ اما این مداخله با مقاومت افغان‌ها مواجه گردید. این جنگ نه تنها در سطح نظامی، در ابعاد سیاسی و منطقه‌ای نیز پیامدهای مهمی برای هر دو طرف در برداشت. پژوهش حاضر که با هدف بررسی جامع و تحلیلی این جنگ با تکیه بر اسناد تاریخی، نظریه‌های روابط بین‌الملل و تحلیل علل چندلایه آن تنظیم شده است و می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی به عنوان علل اصلی وقوع جنگ اول افغان و انگلیس شناخته می‌شوند و پیامدهای این جنگ چه تأثیری بر ثبات و تحولات منطقه‌ای داشته است؟ پاسخ به این پرسش، از طریق بررسی ویژگی‌های خاص سیاسی و اجتماعی افغان‌ها و شناخت رفتار سیاسی انگلیس در قرن ۱۹ می‌تواند زمینه‌ساز تحلیل‌های عمیق‌تر در حوزه تاریخ سیاسی افغانستان امروزی باشد.

پیشینه پژوهش

جنگ اول افغان و انگلیس در متون تاریخی، آثار پژوهشی و نوشته‌های دیپلماتیک مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، تحقیقات انجام شده، معمولاً با تمرکز بر جنبه‌هایی خاص از این رویداد، ضمن غفلت از بحث جامع پیرامون علل، زمینه‌ها و پیامدهای این جنگ، فقط روایت‌هایی را از زاویه سیاسی خاص ارائه داده‌اند و آن را در چارچوب مفهوم «بازی بزرگ» تحلیل و بررسی کرده‌اند. لذا، به واسطه تأکید بیشتر بر ابعاد رقابتی روسیه و انگلیس، از توجه به عوامل داخلی و مقاومت افغان‌ها غفلت شده است. در نتیجه، خلأیی میان تبیین‌های ساختاری کلان و واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی محلی در پژوهش‌های انجام شده مشاهده می‌شود. بلگرامی (۱۳۶۱) در اثر خود، به روابط خارجی و سیاست‌های انگلیس نسبت به افغان‌ها پرداخته است. آرنوویچ خالفین (۱۹۵۹) نیز در اثر خود عمدتاً به شکست نظامی انگلیس پرداخته و به مقاومت افغان‌ها توجه ندارد. حنیف ناصری (۱۴۰۰) نیز در پایان نامه خود، گزارش توصیفی از این جنگ ارائه کرده است. وی در شرح علل رویداد، بیشتر بر علل خارجی تمرکز نموده، در مبحث پیامدها نیز بیشتر به مسایل حکومتی توجه کرده و کمتر درباره مردم و جریان مقاومت سخن گفته است. عارفی و همکاران (۱۴۰۲) نیز پیامدهای ماندگار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی این جنگ در جامعه افغانی را بررسی کرده‌اند. با این حال، در پژوهش‌های مذکور به صورت تلفیقی به بررسی علل چندبعدی وقوع جنگ و تحلیل هم‌زمان پیامدهای مقاومت مردمی پرداخته نشده است. پژوهش حاضر می‌کوشد تا این امر را با رویکردی تحلیلی و جامع، تا حد امکان بررسی نماید.

۱. جریان و شرح جنگ

در اوایل قرن ۱۹، انگلیس که هند را به عنوان مهم‌ترین مستعمره خود می‌دید، نگران نفوذ روزافزون قدرت‌های رقیب اروپایی به سمت هند و جنوب آسیا بود. ایران، به دلیل موقعیت جغرافیایی اش، به عنوان یک منطقه کلیدی برای به خطر انداختن سلطه انگلیس در هند تلقی می‌شد. با انعقاد عهدنامه ترکمان‌چای (۱۸۲۸) و باز شدن دست روسیه در دربار قاجار، دولتمردان انگلیسی در هند، احساس خطر کرده، کوشیدند تا با تغییر ساختار سیاسی در نواحی شرق ایران، کنترل مناطق افغانی نشین را در دست بگیرند و نفوذ روسیه را محدود کنند (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۸۱/۱؛ فرهنگ، ۱۳۸۵: ۲۸۶/۱). لذا در دسامبر ۱۸۳۸ م، با دستور لرد اوکلند، فرماندار کل هند، عملیات نظامی حمله به سرزمین افغان‌ها آغاز شد. سرنگونی دوست محمدخان، که روابطی نزدیک با روس‌ها داشت، و جایگزینی او با شاه شجاع، حاکم پیشین منطقه و متحد انگلیسی‌ها هدف اصلی عملیات بود (Hough, 1841: 34).

نیروهای انگلیسی، تحت فرماندهی ژنرال جان کین به تعداد ۵۴۱۵۰ نفر سپاه ۱۲ هزار خدمه و ۳۰ هزار شتر باربر

(غبار، 1391: ۸۴۴/۲)، از طرف جنوب شرق وارد نواحی افغان‌نشین شدند. قندهار به عنوان دروازه ورود به سایر بخش‌های افغان‌نشین، نخستین هدف انگلیسی‌ها بود (Atkinson, 1842: 295). آن‌ها، به رغم مشکلات تدارکاتی، با عبور از گذرگاه‌های کوهستانی، مسیرهای طولانی و دشوار پیشروی کرده، در آوریل ۱۸۳۹م، بدون مقاومت جدی از سوی بومیان، قندهار را تصرف نمودند و در همان‌جا، شاه‌شجاع را رسماً به عنوان فرمانروای افغان‌ها اعلام کردند. انگلیسی‌ها، پس از تثبیت موقعیت در قندهار، به طرف قلعه‌ی راهبردی غزنی حرکت کردن و در ژوئیه ۱۸۳۹م، پس از نبردی کوتاه و انفجار دیوارهای غزنی، موفق به تصرف قلعه شدند. سقوط غزنی کاهش قدرت دوست‌محمدخان را در پی داشت و راه را برای پیشروی انگلیس به طرف کابل هموار کرد (Atkinson, 1842: 207). در ماه بعد (اوت ۱۸۳۹م)، نیروهای انگلیسی بدون درگیری گسترده وارد کابل شدند. دوست‌محمد-خان گریخت و شاه‌شجاع با حمایت انگلیس به عنوان حاکم افغان‌ها در کابل مستقر شد (Kaye, 1852: 464). از این زمان تا اواخر ۱۸۴۱م، انگلیسی‌ها کوشیدند تا با اجرای عملیات نظامی منسجم، ساختار سیاسی مورد نظر خود را در کابل مستقر کنند (خواجیه‌یف، ۱۹۶۰: ۹۳).

انگلیسی‌ها با هدف تثبیت سلطه و نفوذ خود بر منطقه و جلوگیری از هرگونه نزدیکی افغان‌ها به روسیه، امیر دست‌نشانده را واداشتند تا از طریق ایجاد تغییراتی در شیوه مالیات‌گیری، سرکوب برخی از رهبران محلی و تلاش برای اصلاح مشکلات قبایل افغانی، جایگاه خود را تحکیم بخشد (همان، ۹۴). نیروهای انگلیسی، به رغم تثبیت ظاهری در محیطی کاملاً ناآشنا، از نظر مدیریت نیروها و تأمین تدارکات و منابع در مناطق صعب‌العبور منطقه، فاصله طولانی از هند و شرایط جغرافیایی سخت زیر فشار قرار داشتند (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۳۳/۱). بنابراین، تلاش آن‌ها برای تثبیت کنترل کامل بر منطقه با توجه به شرایط پیچیده منطقه‌ای و مقاومت درونی افغان‌ها، با چالشی بزرگ مواجه بود. جمع‌کنندگی از قبایل افغان با هدایت علماء و رؤسای قبایل، به مقابله با انگلیس برخاستند. آن‌ها، طبق احکام اسلامی و رسوم ملی طرح یک قیام عمومی علیه انگلیس را ریختند (توماس، ۱۴۰۳: ۱۶۵). در اول نوامبر ۱۸۴۱م، سران مجاهدین همچون امین‌الله لوگری، عبدالله‌خان اچکزانی، سکندرخان با سایر مردم در یک‌جا جمع شده و برای پیش‌برد امور جهاد یک مجلس شورای ۱۲ نفره تشکیل دادند و آغاز قیام را تصویب کردند. لذا در بامداد روز ۲ نوامبر ۱۸۴۱م جنبش از کابل آغاز شد. مجاهدین از جان‌گذشته با بیل، کلنگ و تیشه بر دشمن تاخته، به قتل و کشتار انگلیسی‌ها پرداختند. این جدال، با قتل تعدادی از افسران انگلیسی و شاه‌شجاع، تا حدود دوماه بعد (یعنی تا ۲۳ دسامبر ۱۸۴۱م) ادامه یافت (ریاضی، ۱۳۶۹: ۴۱). از آن پس، قیام از حدود کابل فراتر رفت و به سایر مناطق همچون کاپیسا، پروان و جلال‌آباد سرایت کرد. افغان‌های ساکن در این مناطق با برافراشتن علم جهاد، نیروهای انگلیسی را به شدت تحت فشار گذاشتند (کاتب، ۱۳۷۲: ۱/۲۲۵-۲۲۶؛ غبار، ۱۳۹۱: ۲/۸۷۴-۸۷۸، ۸۸۵-۸۸۳). با مجاهدت مردم، سرانجام لشکریان انگلیسی در آوریل ۱۸۴۲م کابل را به مقصد جلال‌آباد ترک کردند؛ اما به واسطه سردی هوا و حملات مجاهدان افغانی، در طول مسیر متحمل تلفات سنگینی شدند (سیل، ۱۳۷۰: ۱۵۸). اگر چه با عقب‌نشینی خفت‌بار انگلیسی‌ها، جنگ پایان یافت ولی آنها، ضمن عقب‌نشینی، دوست‌محمدخان را از هند آوردند و دوباره به قدرت رساندند (حبیبی، ۱۳۴۶: ۲/۱۱۲-۱۱۳).

۲. علل و زمینه‌های جنگ

۲.۱. رقابت استعماری موسوم به «بازی بزرگ»

«بازی بزرگ» اصطلاحی است که به رقابت راهبردی میان انگلیس و روسیه در قرن ۱۹ اطلاق می‌شود (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۱). این

رقابت در واقع، عمدتاً برای تسلط بر قلمرو پیشین ایران کهن مشتمل بر مناطق ایران، خراسان بزرگ، ماوراءالنهر و ترکستان، به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ رقیب و حفظ منافع خود بود. این کشور تاریخی، به دلیل موقعیت جغرافیایی راهبردی خود به عنوان پلی میان شرق و غرب، دسترسی به مسیرهای تجاری، مجاورت هم زمان با مرز روسیه و هند به یک منطقه حیاتی برای رقابت‌های سیاسی و کانون اصلی «بازی بزرگ» تبدیل شده بود (پرتو، ۱۳۸۸: ۳۱-۳۲). از یک سو، روسیه بود که متعاقب جنگ طولانی با ایران و تحمیل معاهدات گلستان و ترکمانچای، ضمن اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی بر دربار قاجار، امکان گسترش نفوذ خود به همه نواحی تحت فرمان ایران را داشت (Hambly, 1964:70-79)؛ و از سوی دیگر، انگلیس نیز برای حفاظت از هند، از طریق نمایندگان خود در دربار قاجار تلاش می‌کرد سیاست‌های ایران را به نفع خود جهت‌دهی کند و مانع از نفوذ روسیه در ایران شود (Amanat, 2013:22,219).

در این فضا، دربار قاجار که از سیاست‌های استعماری آگاهی نداشت، نقش دوگانه‌ای ایفا کرد: از یک سو، به عنوان منطقه‌ای بود که روسیه و انگلیس برای نفوذ در آن رقابت می‌کردند؛ و از طرف دیگر، به عنوان یک دربار مستقل در یک کشور کهن می‌کوشید استقلال و تمامیت ارضی پیشین خود را حفظ کند (مجتهد زاده، ۱۳۸۶: ۲۵). بدیهی است که در این رقابت استراتژیک، بخش شرقی ایران در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر به عنوان منطقه‌ای راهبردی بین دو قدرت نقش کلیدی داشتند (پرتو، ۱۳۸۸: ۲۹). از یک سو، این مناطق مستقیماً با روسیه و هند هم‌مرز بودند؛ و از طرف دیگر، ایلات ساکن در این مناطق همچون اوزبک، ترکمن و افغان و جز آن بعد از مرگ نادرشاه در ۱۱۶۰ق/۱۷۴۸ م. به صورت نیمه خودمختار درآمده بودند و از حکومت مرکزی ایران اطاعت نمی‌کردند. این وضعیت، نوعی تشنج سیاسی در شرق خراسان ایجاد کرده بود؛ چنان‌که سران مختلف ایلات مختلف اوزبک، ترکمن، افغان و جز آن به تشکیل دولت‌های محلی متعددی (همچون امارت کابل، امارت هرات، خان‌نشین بخارا، خان‌نشین خیوه، و جز آن) روی آورده بودند که ضمن اختلاف با یکدیگر، نسبت به حکومت مرکزی ایران هم نافرمان بودند. شاهان قاجار نیز طبق سنن سیاسی کهن، این ایلات نافرمان و مناطق حضورشان را تابع و ملک خود می‌دانستند و همواره آرزوی تجدید و تحکیم سلطه خود بر این مناطق را داشتند.

در جریان بازی بزرگ، هر دو قدرت استعماری، تلاش می‌کردند از طریق دیپلماسی، جاسوسی و حمایت از دولت‌های محلی، ضمن تسلط بر مناطق کلیدی، از ورود رقیب مانع شوند (مجتهد زاده، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۸). در این بین، با اقدام ایران برای تجدید سلطه بر شرق خراسان، جرقه آغاز بازی بزرگ زده شد. دربار قاجار در سال ۱۲۵۳ق./۱۸۳۷ م. کوشید با لشکرکشی به هرات راه را برای تجدید سلطه خود بر شرق خراسان هموار کند. انگلیسی‌ها با بهانه دروغین ترس از نفوذ روسیه بر دربار قاجار و در پی آن نفوذ بر هرات، به مخالفت با این امر برخاستند (مارتین، ۱۳۹۰: ۴۴-۴۵) و طی یک پروسه بیست ساله، دعاوی ملکی ایران نسبت به بخش شرقی خراسان را ناچیز کردند؛ تا سرانجام با تحمیل معاهده پاریس در ۱۲۷۳ق./۱۸۵۷ م. اراضی شرق خراسان را تحت عنوان افغانستان به یک کشور مستقل تبدیل کردند. از طرف دیگر، با پیشروی روسیه در ماوراءالنهر و اراضی شرق دریای مازندران که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۸۴ م. به طول انجامید، عملاً روسیه با قلمرو افغان‌ها همسایه شد و افغانستان به عنوان یک دولت حایل، به دلیل اهمیت راهبردی‌اش محل نزاع دو قدرت بزرگ گردید که سرانجام به بحران پنجاه در ۱۸۸۵ م. و متعاقب آن، مرزبندی جدید بین روسیه و افغانستان انجامید (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۸۸-۹۰؛ زمانی، ۱۳۹۴: ۷۲؛ مختاری، ۱۳۸۳: ۷۱۹). این توافق باعث کاهش تنش‌ها و یکی از مقاطع مهم در تعیین مرزهای افغانستان امروزی به شمار می‌رود که تأثیرات بلندمدت آن بر ساختارهای سیاسی منطقه هنوز باقی

است.

۲.۲. تغییر قدرت در جامعه افغان

تغییر قدرت در میان قبایل افغان، یک تحول عمده سیاسی به شمار می‌رود که زمینه‌ساز جنگ اول افغان و انگلیس گردید. این تغییر قدرت را باید در چارچوب پیچیده‌ای از رقابت‌های داخلی و فشارهای خارجی تحلیل کرد. در آن دوران، قبایل متعدد افغان به صورت نسبی تحت حاکمیت نیمه‌متمرکز و ضعیف خاندان‌های محلی قرار داشتند. ساختار سیاسی منطقه بیشتر مبتنی بر نظام امیرنشین بود که قدرت آن به میزان زیادی به حمایت و رضایت قبایل و سران محلی وابسته بود (الفنستون، ۱۳۷۶: ۴۵۵-۴۵۸). در این میان، حکومت دوست محمدخان به عنوان حکمران کابل، به واسطه ضعف در امور مالی، تأمین امنیت مناطق مرزی و کنترل کامل قبایل دور افتاده، مورد نارضایتی برخی قبایل و طبقات اجتماعی قرار گرفت (رشتیا، ۱۳۷۷: ۵۵-۶۰). در روابط خارجی نیز اگرچه او با سیاستی متوازن میان قدرت‌های خارجی سعی داشت استقلال خود را حفظ کند، با افزایش تنش‌ها میان انگلیس و روسیه در چارچوب بازی بزرگ، انگلیس با هدف جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه و ایجاد حکومت همسو با خود در اطراف کابل، وارد عمل شد.

انگلیسی‌ها، به حمایت از شاه‌شجاع سدوزایی برای غلبه بر دوست محمدخان، تصرف مجدد کابل و بازگشت به قدرت به عنوان امیر جدید افغان‌ها پرداختند؛ ولی عدم توفیق در این مسیر، آن‌ها را ناچار ساخت که مستقیماً وارد عمل شوند و با تصرف کابل، شاه‌شجاع را به عنوان مهره خود در آن‌جا مستقر کنند. دست‌نشاندهی شاه شجاع، فقدان مشروعیت و مقبولیت وی در میان افغان‌ها، بی‌ثباتی سیاسی را در پی داشت (غبار، ۱۳۹۱: ۸۴۳/۲). این تغییر قدرت، علاوه بر جابه‌جایی رهبری، به معنای تغییر در ساز و کارهای کنترل اجتماعی و سیاسی بود. دولت جدید تحت حمایت انگلیس تلاش کرد تا با استقرار مستشاران خارجی، نظام اداری و مالی جدیدی را شکل دهد که کمتر مبتنی بر سنت‌های قبیله‌ای و بیشتر در راستای منافع انگلیس بود (همان: ۸۶۲). این روند به شکلی از تحولات سیاسی منجر شد که می‌توان آن را «مدرن‌سازی اجباری» نامید. افزون بر این، تقسیم قدرت بین قبایل مختلف و برخورد با رهبران محلی که علیه حکومت دست‌نشانده فعالیت می‌کردند، معضلات جدیدی برای ثبات سیاسی منطقه ایجاد کرد (عطاء، ۱۳۳۱: ۱۴۹). تغییر قدرت در کابل نمونه‌ای از انتقال قدرت بر اساس مداخلات خارجی است که در کشورهای با ساختارهای قبیله‌ای و نیمه‌متمرکز معمولاً به بی‌ثباتی منجر می‌شود. نظریه‌های دولت-ملت مدرن بر این نکته تأکید دارند که مشروعیت حاکمیت نیازمند پذیرش اجتماعی و شبکه‌های حمایتی گسترده است که در جامعه افغانی آن دوره کمتر برقرار بود (همان، ۱۵۰). بنابراین، حکومت شاه‌شجاع، با وجود حمایت انگلیس، فاقد انسجام لازم برای کنترل قدرت در قبایل متعدد افغان بود. این موضوع زمینه‌های مقاومت و ناآرامی‌های گسترده افغان‌ها را فراهم کرد.

۳.۲. بی‌اعتمادی متقابل در میان قبایل افغان و انگلیس

یکی از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری جنگ اول افغان و انگلیس، بی‌اعتمادی عمیق میان قبایل افغان و نیروهای انگلیسی بود. این مسئله ریشه در تفاوت‌های فرهنگی، ساختارهای اجتماعی قبیله‌ای و اختلاف منافع سیاسی و راهبردی داشت که منجر به ناکامی در برقراری تعامل موثر میان دو طرف شد (محمود، ۱۳۶۳: ۱۱). جامعه افغان، ساختار اجتماعی قبیله‌ای پیچیده‌ای داشت که در آن قبیله‌ها واحدهای اصلی قدرت اجتماعی و سیاسی به شمار می‌رفتند. هر قبیله دارای قوانین عرفی، رهبری مستقل و ساختار

خودمدیریتی بود که در آن وفاداری افراد به رهبران محلی و بومی نسبت به دولت مرکزی یا نیروهای خارجی بسیار بیشتر بود (الفنستون، ۱۳۷۶: ۱۵۵). لذا از نظر فرهنگی، قبایل افغان به استقلال و خودمختاری تمایل داشتند و نفوذ خارجی را به مثابه تهدیدی علیه هویت و آزادی خود تلقی می‌کردند. در نتیجه، تلاش شاه شجاع به عنوان دست‌نشانده به مقاومت و بی‌اعتمادی گسترده افغان‌ها منجر شد (همان: ۱۵۶). افزون بر این، تفاوت‌های فرهنگی و زبانی میان انگلیسی‌ها و قبایل افغان بود. انگلیسی‌ها، عمدتاً از فرهنگ غربی و نظام‌مند خود، با قواعد رسمی خاص، برخوردار بودند، در حالی که قبایل افغان به سنت‌های شفاهی و قراردادهای عرفی متکی بودند (هروی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). نظام قدرت در جامعه افغان مبتنی بر شبکه‌ای از روابط پیچیده میان قبایل مختلف بود که شامل اتحادها، دشمنی‌ها و رقابت‌های محلی است. انگلیسی‌ها اغلب تمایل داشتند که قدرت را متمرکز کنند و رهبران مشخصی را به عنوان نماینده کل منطقه معرفی کنند، در حالی که این رهبران ممکن بود در واقعیت فاقد مشروعیت کامل نزد قبایل باشند. این عدم شناخت و تحمیل ساختارهای جدید، باعث شد که قبایل نسبت به انگیزه‌های انگلیسی‌ها مشکوک شوند و به تدریج بی‌اعتمادی متقابل شکل گیرد (افشار یزدی، ۱۳۶۰: ۱۱۷/۲-۱۱۸).

انگلیسی‌ها به دنبال تثبیت کنترل بر افغان‌ها برای حفظ منافع خود بودند، در حالی که قبایل افغان به دنبال حفظ استقلال و نظام سنتی خویش بودند. این تضاد بنیادین در اهداف سیاسی، دوگانگی و خصومت را تشدید کرد. سیاست انگلیس مبنی بر نصب حکومتی دست‌نشانده که فاقد حمایت عمومی بود، از دید قبایل به عنوان نقض حق حاکمیت و تحمیل خارجی دیده می‌شد (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۵۹). انگلیسی‌ها به دلیل عدم‌آشنایی با زبان‌ها، رسوم و ساختارهای اجتماعی افغان‌ها، همچنین عدم استفاده کافی از دیپلمات‌های محلی و واسطه‌ها در تعاملات، به مشکلات جدی برخورد کردند. این امر موجب سوءتفاهم‌های متعدد در تفسیر توافقات و وعده‌ها شد (علی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۴۱-۴۳). از سوی دیگر، قبایل افغان نیز به دلیل سابقه تاریخی، مداخلات خارجی و خیانت‌ها، به قول و قراردادهای انگلیسی‌ها بی‌اعتماد بودند و تمایل داشتند منافع خود را از طریق مقاومت حفظ کنند (بهمنی، ۱۳۸۵: ۱۵۳). از نظر روابط بین‌الملل، این وضعیت را می‌توان در قالب مفاهیمی همچون «بی‌اعتمادی ساختاری» و «تضاد فرهنگی - سیاسی» تبیین کرد. بی‌اعتمادی ساختاری به این معناست که به دلیل فقدان نهادهای مشترک و قابل قبول برای هر دو طرف، امکان ایجاد اعتماد پایین بود و روابط مبتنی بر شک و تردید شکل گرفت (حبیبی، ۱۳۸۰: ۹۳). همچنین، نظریه «برخورد تمدن‌ها» که به تفاوت‌های بنیادین فرهنگی و ارزشی اشاره می‌کند، می‌تواند به درک بهتر این تضاد کمک کند؛ جایی که دو فرهنگ با نظام‌های ارزشی، ساختارهای قدرت و سبک‌های رهبری متفاوت، قادر به درک و پذیرش یکدیگر نیستند (نصر، ۱۳۵۲: ۳). تضاد اهداف سیاسی و نارسایی‌های ارتباطی، به تشدید بی‌اعتمادی ناشی از تفاوت‌های عمیق فرهنگی و ساختاری میان قبایل افغان و انگلیس کمک کرد (مظفر، ۱۳۸۴: ۱۶۸). این عوامل باعث شد که جنگ اول افغان و انگلیس نه تنها یک نبرد نظامی، بلکه یک نزاع پیچیده فرهنگی - سیاسی با پیامدهای طولانی مدت باشد.

۲.۴. اهداف و انگیزه‌های انگلیس برای تسلط بر افغان‌ها

از دیدگاه انگلیس در قرن ۱۹، شرق خراسان به عنوان دروازه ورودی هند، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. هند منبع ثروت انگلیس محسوب می‌شد و هرگونه تهدید علیه آن برای انگلیس غیرقابل قبول بود. در این چارچوب، نفوذ روسیه در ایران به منزله تهدید علیه منافع انگلیس تلقی می‌شد. سیاست انگلیس در اشغال نواحی شرق خراسان و استقرار پایگاه‌های نظامی برای تسلط بر افغان‌ها

و کنترل مسیرهای حیاتی و گذرگاه‌های کوهستانی منطقه به منظور پیشگیری از ورود روس‌ها به حوزه هند بود (آدمیت، ۱۳۹۴: ۶۱۲). علاوه بر این، انگلیس‌ها می‌خواستند با تسلط بر مسیرهای تجاری مهم منطقه، بازارهای جدیدی را برای کالاهای شان باز کنند (غبار، ۱۳۹۱: ۷۲۷/۲). قلمرو افغان‌ها می‌توانست به عنوان پلی برای توسعه روابط تجاری بین هند و ترکستان عمل کند. بنابراین، انگلیس‌ها امید داشتند که با تسلط بر افغان‌ها، علاوه بر تضمین امنیت مرزهای هند (زمانی، ۱۳۹۴: ۳۷)، نفوذ خود را در ماوراءالنهر و ترکستان گسترش دهند. ضمن اینکه انگلیس‌ها در هند با چالش‌های متعددی از جمله شورش‌های محلی و فشارهای سیاسی داخلی مواجه بودند و تسلط بر افغان‌ها به آن‌ها کمک می‌کرد تا این چالش‌ها را به حداقل برسانند (هاشمی، ۱۳۶۰: ۲۲-۲۴). همچنین، موفقیت در این امر، به منزله افزایش نفوذ جهانی انگلیس و تضعیف قدرت روسیه تلقی می‌شد (بری، ۱۳۹۴: ۱۸۳). اهداف انگلیس از تسلط بر افغان‌ها که خود معلول مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، نظامی، اقتصادی و رقابت‌های امپراتوری بود، عامل اصلی مداخله انگلیس در جامعه افغانی به شمار می‌رفت. با این حال، تفاوت‌های فرهنگی، مقاومت قبایل و چالش‌های جغرافیایی، تحقق این هدف را با موانع جدی مواجه ساخت.

۳. پیامدهای جنگ

۱.۳. تشکیل مقاومت مردمی و جهاد علیه انگلیس

نخستین پیامد حضور انگلیس در قلمرو افغان‌ها، پیدایش جبهه مقاومت و صدور حکم جهاد برای مقابله با مهاجمان بود. حضور شاه‌شجاع به مثابه دست‌نشانده انگلیس، احساسات افغان‌ها را برانگیخت تا با هدایت علماء و رؤسای قبایل، طبق احکام اسلامی و رسوم ملی طرح یک قیام عمومی علیه انگلیس را ریختند و با حذف نام شاه از خطبه، قیام را آغاز کردند (توماس، ۱۴۰۳: ۱۶۵). در جریان این جهاد عمومی، تجهیزات و جنگ‌افزار افغان‌ها در قیاس با اردوی منظم و مجهز انگلیس، خیلی ابتدائی بود. این مردم که با تحریک علما و بزرگان قبایل جهاد عمومی علیه تهاجم انگلیس پیوستند، به رغم تلفات بسیار، فقط با نیروی ایمان به خدا و احساس حب وطن جنگیدند (سیل، ۱۳۷۰: ۱۰۹، ۲۱۳؛ غبار، ۱۳۹۱: ۹۲۰/۲) و انگلیس‌ها ناچار به عقب‌نشینی شدند. این عقب‌نشینی خسارت‌بار، مرهون جهاد و روحیه مقاومت افغان‌ها بود. تئوری‌های جنگ مدرن تأکید دارند که شناخت محیط، بهره‌گیری از حمایت مردمی و استفاده از تاکتیک‌های چریکی می‌تواند برتری فناوری و عددی دشمن را جبران کند.

۲.۳. کاهش نفوذ انگلیس در میان افغان‌ها

یکی دیگر از نتایج این نبرد، کاهش نفوذ انگلیس در میان افغان‌ها بود که بر تحولات سیاسی منطقه اثرات بلندمدت داشت. این کاهش نفوذ را باید در بستر عوامل داخلی، ساختاری و راهبردی تحلیل کرد که به تدریج مشروعیت، نفوذ و کنترل انگلیس را در این منطقه کاهش داد. حکومت شاه‌شجاع با وجود حمایت انگلیس‌ها، به دلیل فقدان حمایت مردم و قبایل، توانایی کنترل مؤثر را نداشت. لذا نفوذ انگلیس به نواحی شهری و مراکز اداری محدود شد و در مناطق غیر شهری قدرت واقعی در دست رؤسای قبایل باقی ماند؛ که با تمایل به حفظ استقلال خود، به مخالفت با انگلیس پرداختند (کاتب، ۱۳۷۲: ۲۶۸/۲).

از یک سو، جغرافیای اجتماعی مبتنی بر روابط قبیله‌ای و استقلال‌طلبی و از سوی دیگر، جغرافیای طبیعی و کوهستانی منطقه، با ایجاد محدودیت در تحرک نیروهای انگلیسی و تأمین تدارکات لازم، قدرت کنترل آن‌ها بر منطقه را محدود کرد (آرنویچ خالفین، ۱۹۵۹: ۸۸). از طرف دیگر، ناکارآمدی تجهیزات مدرن و توان رزمی نیروهای انگلیسی در مقابل تاکتیک‌های چریکی افغان‌ها، به وضوح امکان حضور انگلیس‌ها در منطقه را تحت الشعاع قرار داد (مجددی، ۱۳۷۸: ۱۹۳). پس از جنگ و خروج نیروهای

انگلیسی، افغان‌ها دوباره استقلال نسبی خود را بازیافتند و نفوذ انگلیس به شکل قابل توجهی کاهش یافت. لذا قلمرو افغان‌ها، برای مدتی به عنوان منطقه‌ای مستقل با نفوذ محدود خارجی شناخته شد. در نتیجه، فرصتی برای روسیه فراهم گردید تا برای افزایش نفوذ خود در منطقه دست به کار شود؛ هرچند این امر تا حد زیادی محدود باقی ماند (رشتیا، ۱۳۷۷: ۷۵).

۳.۳. بی‌ثباتی سیاسی میان افغان‌ها پس از جنگ

دیگر پیامد جنگ، بی‌ثباتی سیاسی در میان افغان‌ها بود که تأثیرات عمیقی بر ساختار قدرت و امنیت داخلی آنها گذاشت. پیش از جنگ جامعه افغان، به نوعی ریاست خاندان سدوزایی و بارکزیایی را پذیرفته بودند ولی پس از خروج نیروهای انگلیسی، این جامعه وارد دوره‌ای پرتنش و بی‌ثبات شد. یکی از عوامل بی‌ثباتی سیاسی جامعه افغان‌ها، ناتوانی در ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند مشروع بود (غبار، ۱۳۹۱: ۸۲۲/۲). فقدان نهادهای دولتی پس از شکست دولت دست‌نشانده انگلیس، خلأ قدرتی را ایجاد کرد که منجر به رقابت میان رؤسای قبایل مختلف برای تصاحب قدرت و در نتیجه منازعات داخلی گردید (رهمند، ۱۳۹۲: ۹۱؛ یعقوبی، ۱۳۷۶: ۷۵-۷۶). دولت مرکزی نتوانست خود را به عنوان نماینده همه قبایل معرفی کند و بسیاری از قبایل دولت مرکزی را مشروع نمی‌دانستند (ادوارد، ۱۳۳۳: ۱۸۶-۱۸۷). منازعات داخلی، تخریب زیرساخت‌ها و کاهش منابع مالی و انسانی دولت، ناتوانی دولت مرکزی از ارائه خدمات و تأمین امنیت؛ و در نتیجه، تضعیف مشروعیت آن را در پی داشت (مجددی، ۱۳۹۴: ۱۹۴). علاوه بر این، تداوم رقابت روس و انگلیس در منطقه نیز با تشدید بی‌ثباتی داخلی و ایجاد وابستگی‌های سیاسی و اقتصادی، مانع از تشکیل یک حکومت مستقل و باثبات می‌شد (افشار یزدی، ۱۳۶۳: ۱۱۲/۲-۱۱۳). بی‌ثباتی سیاسی در جامعه افغان، نمونه‌ای از چالش‌های دولت‌سازی در جوامع چند قبیله‌ای و سنتی است. نظریه‌های دولت و مشروعیت تأکید می‌کنند که بدون وجود نهادهای مرکزی قدرتمند و مشروع، امکان ایجاد ثبات سیاسی و امنیت پایدار بسیار دشوار است.

۳.۴. تشدید رقابت‌های منطقه‌ای پس از جنگ

جنگ اول افغان و انگلیس که در بستر بازی بزرگ میان انگلیس و روسیه رخ داده بود (رحیمی، ۱۳۶۴: ۱۸)، به جنگ تشدید رقابت‌های استعماری کمک کرد.

شکست انگلیس در این جنگ، روسیه را تحریک کرد تا از نقطه ضعف انگلیس در این منطقه استفاده کند و در پی ایجاد ارتباط با رؤسا و بزرگان جامعه افغان باشد (کاظم زاده، ۱۳۵۴: ۴۲-۴۴). از طرف دیگر، انگلیس به دنبال این شکست، ضمن تمرکز بیشتر بر حفظ مرزهای هند، سیاست خارجی محافظه‌کارانه‌تری در قبال افغان‌ها اتخاذ کرد. دوست محمدخان نیز پس از بازگشت به قدرت، در میان روسیه و انگلیس سیاست معروف به «بی‌طرفی محتاطانه» را در پیش گرفت که بر عدم مداخله مستقیم در منازعات قدرت‌های بزرگ، در عین بهره‌برداری از رقابت آن‌ها، برای حفظ استقلال استوار بود (توماس، ۱۴۰۳: ۱۷۲). این رویکرد و سیاست مبتنی بر موازنه‌گری میان قدرت‌های بزرگ برای حفظ بقا، در سراسر قرن ۱۹ ادامه یافت؛ چنانکه مرزهای کشور متأخر «افغانستان» در نتیجه همین رقابت‌ها شکل گرفت (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۳۳۲/۲). قلمرو افغان‌ها در قرن ۱۹ به عنوان سرزمین حایل بین قدرت‌های بزرگ عمل می‌کرد؛ در جنوب و شرق، انگلیس و در شمال، روسیه قرار داشت. توجه به خطوط کلی سیاست انگلیس در قرن ۱۹ مبنی بر حفظ امنیت هند، جلوگیری از نفوذ روسیه، ایجاد یک کمربند حائل از دولت‌های هم‌پیمان در شمال هند؛ و سیاست روسیه مبتنی بر گسترش نفوذ به جنوب، دستیابی به آب‌های گرم و مهار انگلیس در منطقه، بیانگر جایگاه ویژه منطقه افغان‌نشین شرق ایران در این عرصه

رقابتهای را است (رهمند، ۱۳۹۲: ۹۳). شکست انگلیس در این جنگ، اثراتی مهم بر الگوهای رقابت منطقه‌ای برجای گذاشت (لودویک، ۱۳۷۱: ۸-۹؛ لوئیس، ۱۳۶۸: ۳۰۰). مکیندر، جغرافی‌دان انگلیسی، در اوایل قرن بیستم آسیای مرکزی را قلب زمین خواند (برایان، ۱۳۸۸: ۱۵۵/۱). در این دیدگاه، قلمرو افغان‌ها، به عنوان یکی از ورودی‌های اصلی برای تسلط بر قلب زمین، می‌توانست آن را به میدان رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل کند؛ رقابت‌هایی که بر ساختارهای سیاسی-اقتصادی و فرهنگی آن تأثیرات عمیقی گذاشت.

۳-۵. تغییر سیاست انگلیس درباره منطقه

شکست انگلیس در جنگ اول با افغان‌ها، درس‌های مهمی در حوزه‌های مختلف برای سیاستمداران انگلیسی به ارمغان آورد که تأثیر آن بر سیاست خارجی انگلیس در مدیریت مناطق پیچیده و چند قومیتی، در دهه‌های بعدی محسوس بود (بلگرامی، ۱۳۶۱: ۱۴۶). شکست انگلیسی‌ها در این جنگ، که به واسطه عدم‌آشنایی کافی با جغرافیای منطقه، مشکلات تأمین تدارکات، عادت نیروهای انگلیسی به جنگ‌های مسطح و منظم و عدم آمادگی در مقابل حملات نامنظم چریکی در کوهستان‌ها رقم خورد (برایان، ۱۳۸۸: ۵۹؛ توماس، ۱۴۰۳: ۱۶۳-۱۶۴)، آنها را به ضرورت تجهیز نیروها به دانش جغرافیایی برای عملیات در شرایط سخت و ناهموار و آموزش نیروها در تاکتیک‌های جنگ ناهمگون و استفاده از نیروهای محلی به عنوان راهنما (کالینز، ۱۳۸۳: ۱۱، ۳۳) رهنمون ساخت. انگلیسی‌ها، که به واسطه ناآشنایی با شبکه‌های قدرت داخلی و رهبران قبیله‌ای افغان، در حمایت از ائتلاف‌ها دچار خطا شده بودند، فهمیدند که مداخله مستقیم نظامی در این سرزمین موفقیت‌آمیز نیست؛ و سیاست‌های تحمیلی بدون توجه به واقعیت‌های محلی باعث افزایش مخالفت و مقاومت می‌شود (مرادی، ۱۳۹۰: ۲۷۱). لذا سیاست خود در قبال منطقه را تغییر دادند و به جای تحمیل ساختارهای حکومتی غربی بدون توجه به ساختارهای سنتی، به تعامل با بومیان بر اساس احترام به سنت‌ها و منافع آن‌ها روی آوردند. کنترل تمام مناطق همجوار هند بدون هزینه و بدون استفاده از روش‌های نظامی نقطه‌کانونی سیاست جدید را تشکیل می‌داد؛ سیاستی که بر ایجاد مناطق حائل و استفاده از دولت‌های مستقل ولی تحت نفوذ تأکید داشت و بر دیپلماسی، قراردادهای مرزی مانند معاهده گندمک، استفاده از نفوذ اقتصادی به جای مداخله نظامی و افزایش توجه به روابط فرهنگی و اجتماعی به عنوان ابزاری برای نفوذ متمرکز بود (توماس، ۱۴۰۳: ۱۷۷-۱۷۹؛ محمود، ۱۳۶۳: ۶۳۵-۶۳۶). نظریه‌های اقتدار نرم و فرهنگ و قدرت تأکید دارند که موفقیت در مناطق چندقومی و مذهبی، مستلزم ترکیبی از قدرت نظامی، مشروعیت سیاسی و درک فرهنگی است.

نتیجه‌گیری

جنگ اول افغان و انگلیس، یکی از رویدادهای مهم تاریخی قرن ۱۹ است. این پژوهش با تمرکز بر علل و پیامدهای این جنگ، نشان می‌دهد که در قرن نوزدهم، نواحی شرقی ایران به واسطه مجاورت با هند در کانون رقابت‌های راهبردی قدرت‌های استعماری روس و انگلیس که در ادبیات سیاسی به «بازی بزرگ» معروف است، قرار گرفت. علاوه بر رقابت راهبردی استعماری، عوامل دیگری همچون تغییرات قدرت در جامعه افغانی، بی‌اعتمادی متقابل در میان قبایل افغان و انگلیس و برنامه‌های استعماری انگلیسی‌ها نیز به شدت در پیدایش این نبرد اثر گذار بودند. این پژوهش آشکار ساخت که پیچیدگی ساختارهای سیاسی-اجتماعی جامعه افغان در آن دوره و ناتوانی انگلیس‌ها در درک بافت قبیله‌ای و فرهنگی افغان‌ها، اجازه تحقق برنامه‌ها و اجرای سیاست‌های استعماری انگلیس را نداد.

همچنین معلوم شد که وقوع این جنگ تأثیرات بلندمدتی بر تحولات سیاسی شرق ایران داشت. بی‌ثباتی‌های داخلی، رقابت‌های شدید میان رهبران محلی افغان و تضعیف قدرت مرکزی در امارت کابل از جمله پیامدهای این جنگ بود. در سطح منطقه‌ای نیز این جنگ فضای رقابت امپراتوری‌های بزرگ را بیش از پیش ملتهد ساخت و موجب شد که قدرت‌های استعماری، سیاست‌های خود را با دقت بیشتری نسبت به تحولات منطقه‌ای و محلی تغییر دهند. به لحاظ نظری، این تحقیق نشان داد که رویکردهای تک‌بعدی و نظامی‌محور برای درک کامل منازعات پیچیده‌ای همچون جنگ اول افغان و انگلیس ناکافی هستند. در مقابل نگاه چندبعدی که ترکیبی از تحلیل سیاسی، فرهنگی و نظامی را در برگیرد، می‌تواند زمینه‌ساز فهم دقیق‌تر و ارائه راهکارهای مؤثرتر باشد. پیروزی افغان‌ها بر نیروهای انگلیس، نمادی از توانایی‌های دفاعی مردمی و هوشمندی نظامی در شرایط نامتقارن است. بهره‌گیری از دانش محلی، همبستگی قبیله‌ای و انگیزه‌های ملی، موجب شد نیروهای انگلیسی علی‌رغم برتری تسلیحاتی، نتوانند تسلط کامل بر منطقه را به دست آورند. این جنگ موجب تضعیف ساختارهای سیاسی مرکزی، تشدید رقابت‌های قبیله‌ای و بی‌ثباتی سیاسی در جامعه افغان در سال‌های پس از جنگ شد. این موارد نیز نه به دلیل مداخلات بیگانگان، بلکه به واسطه ساختارهای پیچیده اجتماعی و ضعف مشروعیت دولت مرکزی حادث شدند. همچنین این جنگ، نقطه عطفی در تشدید رقابت میان انگلیس و روسیه شد و سرزمین افغان‌ها را به میدان اصلی رقابت‌های این دو قدرت تبدیل کرد. این روند موجب شکل‌گیری سیاست‌های جدید مرزی، افزایش تنش‌ها در معادلات منطقه‌ای شد که تا دهه‌ها ادامه یافت. شکست انگلیس، ضرورت بازنگری اساسی در رویکردهای نظامی و سیاست خارجی این کشور را به همراه داشت؛ چنانکه آن‌ها با کسب تجربه در زمینه‌های متفاوت همچون شناخت اهمیت جغرافیا و فرهنگ محلی، انطباق تاکتیک‌های نظامی با جنگ ناهمگون، برنامه‌ریزی تدارکاتی دقیق، ضرورت کسب مشروعیت محلی و گرایش به نفوذ غیرمستقیم به جای مداخله مستقیم، کوشیدند تا سیاست‌های راهبردی خود در جامعه افغان را تغییر دهند.

منابع

- آدمک، لودویک (۱۳۷۱). *تاریخ روابط سیاسی افغانستان*، ترجمه محمدعلی رهنما، کابل: نشراتی افغان کتاب.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۴). *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- آرونوویچ خالفین، نفتولا (۱۹۵۹). *شکست تجاوز بریتانیا بر افغانستان*، ترجمه عزیز آریانافر، مسکو.
- ادوارد، الایس پیوس (۱۳۳۳). *عروج بارک زائی*، ترجمه عبدالرحمن پژواک، کابل: مطبوعه دولتی.
- افشار یزدی، محمود (۱۳۶۰). *افغان نامه*، ج ۲، تهران: سهامی عام.
- الفنستون، مونت استوارت (۱۳۷۶). *افغانان*، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی.
- برایان، بلونت (۱۳۸۸). *ژئواستراتژی جهان*، ترجمه محبوبه بیات، تهران: مرکز آموزشی و پژوهشی شهید صیاد شیرازی.
- بری، میکایل (۱۳۹۴). *قمار بزرگ*، ترجمه ذوالمجد هاشمی، تهران: سراج.
- بلگرامی، اصغر (۱۳۶۱). *افغانستان و هند برتانوی*، ترجمه عبدالوهاب فنائی، کابل: اکادمی علوم.
- بهمنی، محمدعلی (۱۳۸۵). «واپسین تلاش‌ها برای جلوگیری از جدائی سیاسی ایران و افغانستان»، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۳۳-۲۳۴.
- پرتو، افشین (۱۳۸۸). «پیمان پاریس»، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۶۵-۲۶۶.

- ترنزیو پیوکارلو (۱۳۶۳). رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، تهران: علمی و فرهنگی.
- توماس، بارفیلد (۱۴۰۳). تاریخ افغانستان، ترجمه زهرا سلیمیان، تهران: جمهوری.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۸۰). تاریخ تجزیه شاهنشاهی افغان، کابل: مرکز تحقیقات علامه حبیبی.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۶). تاریخ مختصر افغانستان، ج ۲، کابل: مطبعه دولتی.
- حنیف ناصری، محمد (۱۴۰۰). «جنگ اول افغان و انگلیس»، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ، با راهنمایی حسین محمدی، دانشگاه خوارزمی.
- خواجه یف، مراد (۱۹۶۰). مبارزات مردم افغانستان در راه استقلال، ترجمه عزیر آریانافر، بی جا.
- رحیمی، محب‌الله (۱۳۶۴). جغرافیای بشری افغانستان، کابل: دانشگاه کابل.
- رشتیا، سیدقاسم (۱۳۹۲). افغانستان در قرن نوزده، کابل: مطبعه دولتی.
- رهمند، عزیز احمد (۱۳۹۲). تاریخ روابط بین‌المللی افغانستان، کابل: خراسان.
- ریاضی هروی، محمد یوسف (۱۳۶۹). عین الوقایع تاریخ افغانستان، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- زمانی، خیرمحمد (۱۳۹۴). تاریخ روابط خارجی افغانستان، کابل: عازم.
- عارفی، رضا و همکاران (۱۴۰۲). «پیامدهای نخستین حضور انگلیس در افغانستان»، مطالعات تاریخی جهان اسلام، ش ۲۷، ص ۵۱-۷۳.
- علی‌آبادی، علی‌رضا (۱۳۹۵). جامعه و فرهنگ افغانستان، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۴). افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، کابل: مطبعه دولتی.
- فرهنگ، محمدصدیق (۱۳۸۵). افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، تهران: عرفان.
- کاتب، ملافیض محمد (۱۳۷۲). سراج التواریخ، ج ۱ و ۲، کابل: مطبعه دولتی.
- کاتب، ملافیض محمد (۱۳۹۳). تحفه‌الحیب، ج ۱ و ۲، تهران: امیری.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۵۴). روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کالینز، جان. ام (۱۳۷۹). جغرافیای سیاسی و نظامی، ترجمه احمدرضا ثناء، تهران: پیام سپاس.
- کالینز، جان. ام (۱۳۸۳). جغرافیای نظامی، ترجمه عبدالحمید حیدری و دیگران، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- کلیفورد، مری لوئیس (۱۳۶۸). سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کولایی، الهه (۱۳۸۴). بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران: وزارت امور خارجه.
- لیدی، سیل (۱۳۷۰). شیبخون افغان، ترجمه عبدالرشید بیغم، کابل: آریانا.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶). بازیگران کوچک در بازی بزرگ، ترجمه عباس احمدی، تهران: معین.
- مجدودی، عبدالحق (۱۳۹۴). حقیقت التواریخ، کابل: میوند.
- محمود، شاه‌محمود (۱۳۸۷). روابط نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی افغانستان و هند، کابل: خاور.
- محمود، محمود (۱۳۶۳). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران: اقبال.
- مختاری، محمدتقی (۱۳۸۳). پنجاه (دایره المعارف بزرگ اسلامی)، ج ۱۳، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- مرادی، صاحب‌نظر (۱۲۹۰). افغانستان جغرافیای بحران، کابل: سعید.

- مظفر، چاندرا (۱۳۸۴). *برخورد تمدن‌ها یا استتار سلطه*، ترجمه سیدمحمدصادق خرازی، تهران: خورشید آفرین.
- میرزا عظامحمد (۱۳۳۱). *نوای معارک*، کابل: مطبعه دولتی.
- نصر، سیدحسین (۱۳۵۲). *زمینه برخورد فرهنگ*، تمدن ایران و غرب، تهران، یغما.
- هاشمی، سیدسعیدالدین (۱۳۶۰). *نقش افغانستان در آزادی هند*، کابل: دانشگاه کابل.
- هروی، مایل (۱۳۶۲). *تاریخ و زبان در افغانستان*، تهران: سهامی عام.
- یعقوبی، حامد (۱۳۷۶). *سیاست نظام آینده افغانستان*، کابل: مؤلف.
- یوانتز، مارتین (۱۳۹۶). *افغانستان مردم و سیاست*، ترجمه سیما مولایی، تهران: ققنوس.
- Amanat, A. (2013). "Herat: VI. The Herat Question", *Encyclopaedia Iranica*,
- Atkinson, J. (1842). *The expedition into Afghanistan*, London: W.H. Allen.
- Hambly, G. (1964). "An Introduction to the Economic Organization of Early Qājār Iran" *Iran*, 2(1), pp. 69-81.
- Hough, W. (1841). *A narrative of the march and operation of the army of the Indus, in the expedition to Afghanistan in the years 1838-1839*, Calcutta: Andrew's library.
- Kaye, J.W. (1852). *History of the war in Afghanistan*, vol.1, London: W.H. Allen.
- Low, Ch. (1879). *the Afghan war 1838-1842, from the journal and correspondence of the late Major-General Augustus Abbott*. London: Richard Bentley and son.